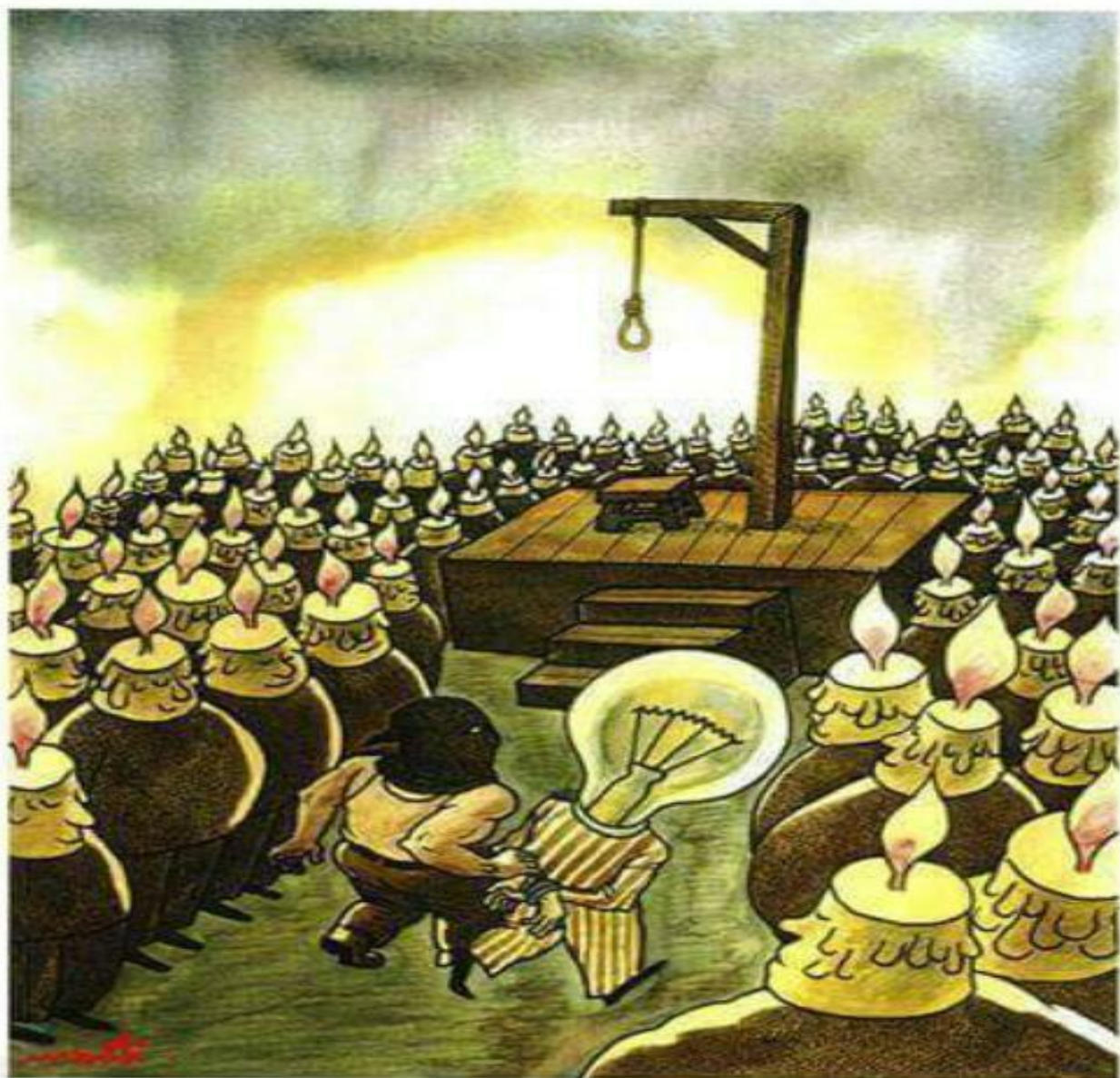


# شهید راه دانایی



محمد نظری کندشمن

کارشناس ارشد روانشناسی



بنام خداوند دانا و توانا

با سلام و سپاس از دوستان عزیزم

کتاب حاضر مربوط به تفسیر تصویر فوق می باشد که صرفاً تفسیر و برداشت های شخصی خودم است و هیچ گونه مخاطب خاصی ندارد.

🕊️❤️🕊️ در تصویر مشاهده می شود که شکم شمع ها چاق و گنده است ، این یعنی مردمانی شکم پرست هستند که فقط به فکر شکم و دنیا پرستی هستند و روشنایی سرشان نیز کم فروغ است ، یعنی با ذهن و اندیشه کمتر کار می کنند ، اما سر لامپ بزرگ و درخشان است و این یعنی با ذهن و تفکر ، سروکار زیادی دارد و به روشنفکری و روشنگری نایل شده است و از لحاظ شکم و تن پروری چندان رشد نکرده است.

🕊️❤️🕊️ ای محمد می دانم داری درد می کشی، درد درک کردن، درد درک نشدن ، درد فهمیدن، درد فهماندن ،درد تعالی، درد بهبودی اندیشه ،درد حقیقت . خدایا آغوش خود را بگشای و این محمد دردمند را ( خردمند) در آغوش بگیر تا آرامش این جان دردمند باشید به قول شاعر درد آشنای ما مهرداد اوستا ؛ از درد سخن گفتن و از درد شنیدن با مردم بی درد، ندانی که



چه دردی است؟؟ . پروردگارا، محمد را با نور خود آشنایی بده . خدایا ذهن و قلب محمد را نورانی کن . الهی، محمد را یاری کن تا بر جهل و تاریکی خود غالب آید. خدایا زخمی ام. پرنده احساسم زخمی شده است، شوق پرواز را از دست داده ام . خدایا نه می توانم مانع فهمیدن خودم شوم و نه مانع درد کشیدنم . خدایا دلم گرفته است. وجودم را سکوت فرا گرفته است اما فکر و خیال در من جولان می کند . خدایا سوز دل دارم و چون ابر بهاران اشکبارم . خدایا می شنوی ناله های شبانه مرا؟ محمد را؟ خدایا ای یگانه پشت و پناه محمد، دریاب حال و روز محمد خود را . خدایا وقتی با تو سخن می گویم، چقدر حرف ها را می توان ساده گفت اما تا ته عمق وجودم رخنه می کند، خدایا وقتی با تو درد دل می کنم انگار طوفانی از آرامش وجودم را فرا می گیرد. خدایا می دانم که می دانی به هر کجا هم بروم در نهایت به سوی تو بر می گردم، چرا که برای محمد جز تو درگاهی دگر نیست.

❌❤❌ خدایا ای معلم دانای اول محمد، این شاگرد خود را که غرق در جهل و نادانی است، با نور علم و حلم خود آشنایی بده . خدایا ای یگانه دستاویز محمد ، ای حبل المتین محمد، دست من افتاده را بگیر که در این دنیای خاکی، در این وادی بی سر و ته من غریبم و هیچ نور هدایتی جز تو ندارم، فانوس هدایت محمد باش . ای محمد غمگین این نباش که درد داری، چون این درد تو را زنده نگه خواهد داشت . خدایا خودت شاهد شدی که محمد امروزی متفاوت را شروع کرد چون قبل از اینکه خورشید طلوع کند، محمد با گریه طلوع کرد و



با آب چشم های خود وضو گرفت تا نماز عشق خود را برپا کند، آری ای محمد شاید در نظر خیلی ها فقط چند قطره اشک باشد ولی برای تو همین چند قطره اشک ، جهانی تازه و قدرتمندی را می سازد که بدون این اشک ها چندان آباد و استوار نبود، این چند قطره اشک سرازیر می شود تا روح و اندیشه پاک تو را بیش از پیش صیقل دهد. خدایا نمی دانم چرا می خواهم همش بیارم و اشک بریزم، مگر این اندرون من چه خبری شده است که من نمی فهمم؟ خدایا چرا این سیل اشک بی اختیار از گونه هایم سرازیر می شوند، مگر کجای وجودم می سوزد که مرا چنین گلوله های آتشین اشک از بلندی گونه هایم خودشان را پرتاب می کنند، آخ یادم آمد اینها همش سوز و ساز دل شکسته و تنگ من است، آری ای محمد این اشک ها صدای ناله های درد استخوان سوز توست. خدایا چرا این سیل اشک در من تمامی ندارد. منتظری تا محمد خون ببارد تا کاری کنی؟ ای محمد آگاه باش، دردی که تو را نکشد، بی شک قویتر می کند. پس از وجود دردهایت هیچ به خود مپیچ و شکوه و گلایه راه مده، مگر چیزی که می تواند تو را قوی کند می تواند چیز بدی باشد؟

🙏❤️🙏 در اولین نگاهی که به این تصویر دارم، به یاد **لاووازیه** شمیمیدان معروف می افتم که گردن او را به دست تیغ گیوتین سپردند، هر چند در این تصویر چوبه دار مشاهده می شود و در کل هر دو به مُردن و مرگ یک انسان متفاوتی به دست یک عده انسان های شبیه به هم صورت گرفته است و حالا



که هم کم و بیش ادامه دارد، این تصویر، مرگ باشکوه **سقراط** را نیز برای من تداعی می کند که مجبورش کردند جام شوکران ( گیاه سمی ) را سر بکشند و شهید راه علم و دانایی گردد ، یا ماجرای اعدام **منصور حلاج** و یا اعدام **شهاب الدین سهروردی** . در تصویر انسانی را که به پای چوبه دار می برند با نماد لامپ ( لامپ باز برای من تداعی کننده یاد و نام کوشش جاویدان **توماس ادیسون** است، که قبل از اختراع لامپ، مردم خانه های خودشان را با نور شمع روشن می کردند و در کل قبل از اختراع لامپ، جهان فیزیکی انسان ها یعنی شهر ها و روستا ها و... تاریک و غرق در ظلمات بود و...) دیده می شود و به نوعی از سایرین متفاوت دیده می شود و از نظر روشنایی و گرما، از انسان هایی که سمبل و نماد شمع دارند، به نوعی برتر دیده می شود، در واقع می توان از مناظر مختلفی به قضیه فکر کرد. مثلا سنت در برابر تجدد و صنعت، همرنگی با جماعت در برابر متفاوت بودن، جهل در برابر دانایی و تفکر کلیشه ای در برابر تفکر واگرا و خلاق .

وقتی به تصویر نگاه می کنم به یاد حسین منصور حلاج می افتم که او را به دار آویختند، که یکی از بزرگان عرفان و دانشمند و خردمندان قرن سوم و چهارم هجری بود و حلاج را به اتهام باورهای انسان خدایی خویش ( انا الحق گفتن ) ، سالها در زندان محبوس کردند و بعد به دار آویختند. کشته شدن منصور یکی از غم انگیز ترین و مشهورترین پیام اسرار را در تاریخ عرفان دارد. وقتی حسین را بردند تا دار بزنند، صد هزار آدم جمع شدند، درویشی در میان



آدم ها از میان آمد و از او پرسید که عشق چیست؟ گفت: امروز، فردا و پس فردا بینی؟ آن روز بکشتند و دیگر روز بسوختند و سوم روزش بر باد دادند، یعنی عشق این است " وقتی حسین را به چوبه دار آوردند، بوسه ای بر چوبه دار زد و پا بر نردبان نهاد، گفتند این چیست؟ گفت " معراج مردان سر دار است " بعد همه شروع کردند حسین را به سنگ زدن، گفتند از این همه سنگ هیچ آهی نکردی، گفت از آن که آنها نمی دانند، معذورند، از او آه می کشم که او می داند که نمی باید اندازد " بعد دست حسین را قطع کردند. خنده ای زد، گفتند خنده چیست؟ گفت دست از آدمی بسته باز کردن آسان است، مرد آن است که دست صفات که کلاه همت از تارک عرش در می کشد، قطع کند " بعد پاهایش را بریدند و باز تبسمی کرد، گفت: ! بدین پای سفر خاکی می کردم، قدمی دیگر دارم که هم اکنون سفر هر دو عالم بکند، اگر توانید آن قدم را ببرید " پس دست بریده خون آلود بر روی صورت مالید تا هر دو ساعدش را خون آلود کرد، گفتند چرا کردی؟ گفت. چون خون بسیار از من برفت و می دانم که رویم زرد شده است، شما پندارید که زردی من از ترس است، خون در روی مالیدم تا در چشم شما سرخ روی باشم که گلگونه ( سرخاب ) مردان خون ایشان است. از حسین پرسیدند اگر روی به خون سرخ کردی چرا ساعد را خون آلودی؟ گفت تا وضو سازم، گفتند چه وضو؟ گفت در عشق دو رکعت است که وضو آن الان به خون است. سپس چشم هایش را در آوردند. قیامتی از خلق بر آمد بعضی می گریستند و برخی سنگ می انداختند، سپس گوش و بینی وی را بریدند ، آخرین سخنش آن بود که با بانگ بلند فریاد زد برای واجد



همان بس که واجد او را به جهت خویش یکتا کرده باشد " بعد نگاهی به نقطه ای دور تر انداخت و در امواج صورتش، شور و شوقی ظاهر شد و بعد که مشغول اندیشیدن بود، زبان او را بریدند و بعد جلاد با شمشیر سرش را از تنش جدا کرد و در زیر دست و پای خلق افتاد و بعد از وقایع دیگر. وقتی پیکر بی جانش را مُثله کرده بودند، آتش زدند و خاکستر آن را بر رود دجله ریختند و روزهای بعد چنان آب دجله خروشان و بالا آمد که بیم سیل آمدن در شهرهای اطراف می رفت.

منصور حلاج با شعر گفت :

در سراسر زمین جای آرام می جستم

ولی برای من، در زمین، جای آرامی نیست

روزگار را چشیدم و او هم مرا چشید

طعم آن تلخ و شیرین بود، گاهی این و گاهی آن

در پی آرزوهایم بودم ولی مرا برده کردند

آه اگر به قضا رضا داده بودم، آزاد بودم

حافظ در باب منصور حلاج فرمود

آن یار کزو گشت سر دار بلند جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد



بعد از مرگ منصور، کتابفروشان را دسته جمعی احضار کردند و سوگند دادند که کتاب های منصور حلاج را نه بفروشند و نه خریداری کنند. آری بی شک هنوزم نام حلاج، لرزه بر اندام دروغ گویان پیر دنیا پرست و شکم پرستان می اندازد، آری حلاج بخاطر ایدئولوژی انسانی اش بالای دار رفت، ایده ای که همه ی ایدئولوژی های دیگر را پشت سر می گذارد. آری یکی از گرفتاری های نفس ما در بند بودن تقلید و باورهای اجباری در جامعه است که ما را بدین روز انداخته و برای ما چنین هویتی ساخته و شگفتی اینجا است که هنوزم کسانی هستند بعد از گذشت ۱۱۰۰ سال، خیلی از انسان ها هستند در بند برخی باورهای اجباری هستند و به جای رهایی خودشان از قفس باورهای ناصواب خودشان، همچنان در نكوهش کسانی همچون حلاج هستند که خودشان هیچ سر رشته ای از آنچه می گویند و باور دارند، ندارند.

🕊️ ❤️ 🕊️ انسان ها با اینکه عاشق رشد و پیشرفت هستند و موجوداتی خلاق و آفریننده هستند، اما به این معنی نیست که هر نوع نوآوری و خلاقیت در جامعه به سرعت پذیرفته و مقبول عمومیت می شود، در واقع همیشه در همان ابتدا ساز مخالفت می زنند و دست به مقابله می زنند تا مانع ترویج نوآوری های تازه در زندگی انسان ها شود، این رویه را می توان هر قدر از نظر زمانی به عقب برگشت، بیشتر قابل فهم است. گاه مخالفت ها توسط نهاد های سیاسی و کلان اجتماعی صورت می گیرد، به خصوص وقتی که نوآوری های تازه، باعث به خطر انداختن نظام سیاسی یک جامعه ( فرضی ) شود، چون این نوآوری های





جدید باعث تغییراتی می شود که ممکن است به نفع ثبات نظام حکومتی نباشد. حتی امروزه هم مساله حجاب در کشورهای مختلف با نگرش های متفاوتی برخورد می شود و این امر بیشتر به خاطر تفاوت های فرهنگی هر جامعه ای است که ممکن است حجاب برای یک جامعه محدودیت معنی شود و برای یکی مصونیت و برای دیگری نوعی تهاجم فرهنگی و... درواقع لامپ در تصویر هم نشانگر این است که جامعه و انسان ها هر چیزی را در وهله اول با آغوش باز استقبال نمی کنند و اولین واکنش همیشه، مخالفت کردن است که در این تصویر هم جمیع شمع ها متحد شده اند تا دشمن خودشان را از بین ببرند، شاید هم برای خودشان دلایل منطقی دارند، چون از وقتی لامپ در عرصه جهانی عرضه شد، بازار فروش شمع ها نیز از رونق افتاده است، امروزه مگر در خانه ها برای روشنایی و غیره چقدر از شمع استفاده می شود؟

🕊️ ❤️ 🕊️ البته بخواهیم قضیه را از منظر شی نگاه کنیم، این واقعیت وجود دارد که با وجود اینکه لامپ از نظر روشنایی برتری خاصی به شمع دارد، ولی وقتی با قطعی برق مواجه شویم، آن گاه ارزش و وجود شمع ها نیز ارزشمند و مفید تلقی می شود، اما وقتی از منظر انسانی به قضیه پردازیم، آن گاه قضیه زوایای متفاوتی پیدا می کند. به خصوص که وقتی لامپ را فردی روشنفکر و دانا فرض کنیم و شمع را انسانی جاهل و کم فروغ، آن گاه نتیجه گرفته می شود که انسان به دانایی و روشنایی نیاز دارد نه به جهل و تاریکی، اما گاه خیل تاریکی و نادانی از بس گسترده می شود که خورشید دانایی و روشن در پشت ابرهای



سیاه جهل و نادانی پنهان می ماند و اجازه دیده شدن را به دست نمی آورد، اما باید یقین داشت که خورشید و ماه همیشه پشت ابر نمی ماند و دیر یا زود بار دیگر خورشید، نور خود را به همه جا می گستراند، مثل این شاید جهل و نادانی و تاریکی، ممکن است سد راه دانایی و روشنی شود، اما در نهایت این نور دانش و اندیشه است که بر تاریکی جهل و نادانی غلبه می کند و آن را می زداید و تاریخ علم و اندیشه گواه چنین مقصد و مقصودی است، حتی اگر در این نبرد نابرابر ممکن است دانشمند و اندیشمندی را به پای چوبه دار ببرند، مثل **لاووازیه**، **منصور حلاج** و یا مرگ باشکوه **سقراط**، که هر چند قرنها از مرگ او گذشته است ولی نگاه دانای او به انسان، هنوز هم همراه جهان علم و اندیشه است و یاد و نام او جاویدان گشت اما مخالفان بدانندیش و کوردل آنها در طول تاریخ رنگ باختند.

🕊️ ❤️ 🕊️ هیچ وقت در طول تاریخ، انسانهای روشنفکر و دانا، توسط افراد جاهل و نادان درک نشدند و همیشه افراد دانا برای جاهلان، دشمن و تهدید محسوب می شدند، برای همین هیچگاه برای قشر جاهل و عقب مانده ذهنی تحمل کردنی نبود که افراد آگاه و روشن اندیش را قبول کنند و بر اندیشه ها و عقاید راستین آنها صحنه بگذارند، در زمانی که در اروپا هنوز حاکمیت کلیسا جریان داشت و نظر کلیسا با نظر بطلمیوس یکی بود مبنی بر اینکه خورشید به دور زمین می چرخد و زمین مرکز جهان است و این نظر بیشتر استنباط کلیسا از کتاب مقدس خودشان بود و بیشتر یک تعبیر دینی داشت تا یک عقیده و



نظر علمی، در این زمان کوپرنیک و گالیله عقیده متفاوت و مخالف نظر کلیسا را داشت یعنی معتقد بودند که خورشید مرکز جهان است و زمین به دور خورشید می چرخد و این نظر برای حاکمیت کلیسا قابل تحمل نبود و گالیله را به کفر و الحاد محکوم کردند و گالیله را تحت فشار قرار دادند تا توبه نامه بنویسد و اعتراف کند که نظرش غلط است و گالیله برای حفظ جان خود تسلیم به این توبه نامه ظاهری شد ولی حقیقت در دل او روشن و جاویدان بود حتی کتاب گالیله که در این مورد نوشته شده بود ممنوع الانتشار بود ولی در نهایت حقیقت خود را برای تاریخ نشان داد، این قضیه بطور ضمنی به این اشاره می کند. انسان با اینکه موجودی منطقی پرست و حقیقت جوی است، ولی به این معنی نیست که در برابر همه پدیده ها و دستاورد های انسان های دیگر با آغوش باز استقبال می کند و پذیرای تغییرات جدید می شود به خصوص برای افراد یا نهاد هایی که با نوآوری های تازه به خطر می افتند.

🕊️ ❤️ 🕊️ حکیمان می گویند **جهل، جهنم است و دانایی، بهشت**. آری جاهل یعنی آدمی که چشم ذهن او نابینا است ولی خیلی نابینایانی هستند که چشم ظاهری آنها نمی بیند مثل بانو هلن کلر ولی از خیلی انسان هایی که دو چشم باز دارند، بیناتر هستند، باز بودن چشم به معنی بینا بودن نیست، مثلاً خیلی از آدم ها وقتی می خوابند با چشم باز می خوابند ولی آیا می توان گفت اینها بیدارند؟ یا اینکه همه حیوانات چشم باز دارند و می بینند، اما آیا دیدن برای آنها به معنی درک و فهمیدن است؟ جهل مثل تاریکی شب می ماند، که همه جا



را تحت پوشش قرار می دهد و با اینکه همه یا خیلی چیزها دیده نمی شود. ولی دیده نشدن دلیل بر نبودن هیچ چیزی نیست، چرا که نبود نور خورشید باعث شده است تا هیچ چیز دیده نشوند ولی وقتی نور خورشید همه جا را گرفت. آن گاه همه چیز به خوبی دیده می شود، و گاه برای دیدن یک چیزی به نوری کافی و لازم نیاز داریم که در صورت عدم تامین آن، امکان خوب دیده شدن آن چیز برای ما فراهم نمی شود و گاه ما در دیدن چیزی با چشم سر مشکل داریم ولی با چشم ذهن آن را به خوبی می بینیم و درک می کنیم و برای دیدن ظاهری آن چه بسا لازم به عینک داشته باشیم. آدم جاهل نیز چون ذهن اش آنقدر نور ندارد که قادر باشد بتواند حقایق و واقعیت ها را ببیند و آن گونه که هست مشاهده کند برای همین چون افراد دانا با نظرات متفاوتی ظاهر می شوند، آنها را دشمن و مخالف خود می دانند و چنین می پندارند چون آنها ( دانایان ) متفاوت از ما هستند پس آنها بایستی از بین ببرند. همان گونه که جهل مثل تاریکی شب است، دانایی نیز مثل نور روز است که منبع آن خورشید است در حالی که برای وجود تاریکی، منبعی وجود ندارد و این نشان می دهد که تاریکی مولود نبود نور است و وقتی نور باشد، تاریکی رنگ می بازد و بی معنی می شود، در واقع آنچه در ذهن تاریک جاهل وجود ندارد، نور دانایی و دانش است و گرنه اگر بود، جهالت معنی نداشت و همان گونه که در حضور نور خورشید، همه چیز به خوبی دیده و درک می شود، اگر در ذهن جاهل نیز اگر نور دانش بود، آن گاه به خوبی می توانست خود و جهان خود را ببیند و درک



کند و آنهایی را که قبلاً درک نمی کرد به عنوان مخالف و تهدید خود ، معنی و استنباط نمی کرد.

🕊️ ❤️ 🕊️ انسان ها همان گونه که در تاریکی به علت نبود نور و روشنایی، ممکن است گم شوند و چاه و راه را از هم نتوانند تشخیص دهند و راه را اشتباه روند، انسان های جاهل و نادان نیز به دلیل که ذهن آنها را تاریکی فرا گرفته است و در وجودشان نور هدایت نیست، گمراه می شوند و به بیراهه می روند و شگفت انگیز این است که نه از گمراه بودن خودشان خبر دارند و نه این که آنهایی را که در راهی روشن و استوار گام بر می دارند. قبول دارند . آری آنهایی که در گرداب جهل و نادانی غوطه ور هستند، نابینایان ذهنی هستند که در خودشان گم شده اند و چه بسا به آستانه مرگ برسند ولی هیچ گاه ذهن و دل آنها روشن نشود ( شاید برای همین است که افراد بی سواد خودشان را کور می گویند چون در ذهن آنها از نور دانش خبری نیست مثلاً خیلی از افراد بی سواد می گویند کاش الفبا را لااقل می توانستند تابلوی کوچه ها یا دکترها را می خواندند یا که به گرفتن شماره تلفن قادر بودند و...) تاریکی جهل آن قدر قوی تر از تاریکی شب است که به این راحتی و آسانی زدوده نمی شود. چرا که فرد جاهل باید یک عمر کمر همت ببندد تا بتواند خود را از دست جهالت خویشتن برهاند، هر چند رهایی کامل از دست جهل برای انسان وجود ندارد، حتی خیلی از دانشمندان بعد از سالها تلاش علمی و فکری به این ادعا و نتیجه می رسند که همه علم من این است که دانم که هیچ نمی دانم مثل سقراط.






درواقع وسعت جهل انسان آنقدر پهناور است که با تلاش یک عمر هم زدوده نمی شود.

🕊️ ❤️ 🕊️ البته باید جهل را به دو نوع طبقه بندی کرد ، **جهل شخصی** و **جهل عمومی**، یعنی ممکن است یک فرد نسبت به فرد دیگری جاهل تر باشد و دیگر اینکه هنوز نوع انسان با جهالت پایان ناپذیر خود درگیر است و از خیلی چیزها خبری ندارد و از درک و فهم حقیقت و واقعیت هایی که می تواند باشد، عاجز و ناتوان است. البته به نظر خودم، هر زمان و دوره ای، عصر جاهلیت انسان است و پیشرفت امروزه بشر به معنی نبود تداوم جهالت و حماقت انسان نیست و نکته شگفت انگیز این است که امروزه انسان ها با وجود افزایش آگاهی های به مراتب بیشتر از عهد قدیم، باز به حماقت هایی دست می زند که تاریخ بشریت آنها را تجربه نکرده است، گویی انسان ها هر آگاه تر و داناتر می شوند، بیشتر و بزرگتر به حماقت می پردازند و از پدید آوردن وقایع وحشیانه هیچ هراس و تردیدی به خود راه نمی دهند . آری گاه اختاپوس جهل چنان بر ذهن آدمیان چنبره می زند که هیچ وقت از حقیقت و واقعیت موجود خبر دار نمی شوند و به واقعیت های خود آفریده سرسپرده می شوند و چنان با شیفتگی و جذابیت خاصی آفریده های ذهنی خود را می پرسند که از اصل حقیقت غافل می مانند، مثلاً در عصر حاضر هنوز خیلی از انسان ها هستند که فکر می کنند و باورشان شده است که خورشید هر روز صبح طلوع می کند و به وقت شب غروب می کند، در حالی که خورشید نه طلوع می کند و نه غروب



، بلکه خورشید از آن زمانی که تابیدن گرفته است، همیشه تابان بوده است تا زمانی که فقط خدا و آفریننده اش می داند، در حالی که وجود طلوع و غروب خورشید، صرفاً بخاطر گردش زمین به دور خورشید است که روزها و شبها، فصل ها و سال ها را به وجود می آورد. حتی باور ساده لوحانه برخی این است که خورشید از پشت کوه ها بالا می آید. و اگر به نقاشی های کودکان توجه کنیم می بینیم که خورشید را بالای کوه ها ترسیم می کنند و این باور، همانا تزریق و انتقال نگرشی است که از سوی خانواده ها یا مراکز آموزشی اعمال می شود.

هیچ    رؤیایی شیرین تر از جهل و هیچ کابوسی تلخ تر از دانایی نیست.

**No dream is sweeter than ignorance and no nightmare is bitter than knowledge...**

جهل برای انسان مثل بالش نرمی است که آدمی را به خواب خوش می برد و به قول معروف اگر دنیا را سیل ببرد، جاهل را نیز خواب می برد. ولی وقتی دانایی و بیداری و خردمندی بر ما حاکم باشد، آن گاه از شدت درد و رنج فهمیدن، نه روزها، آبی از گلوی ما به راحتی پایین می رود و نه شب ها می توانیم سرمان را بر روی بالش بگذاریم و به خواب رویم، شاید بخاطر این است که خردمند را دردمند می گویند. شاید بخاطر این است که می گویند هر که درکش کمتر است. دردش کمتر است.



🕊️❤️🕊️ آری چگونه ممکن است بدانیم و درد نکشیم، درد درک نشدن، درد  
جهل جاهل، درد بی دردهایی که درد نمی شناسند، درد بیداری اندیشه، درد...  
آری چگونه ممکن است بدانیم و بتوانیم بی خیال شویم، مگر می شود و شدنی  
است حقیقت دردناک را درک کرد و درد جانکاه ما نباشد. آری هر چند دانایی  
و عاقل بودن دردناک است و جاهل و نادان بودن بی دردی است ولی به قول  
سیسرو: نادان خوشبخت و عاقل بدبخت، وجود خارجی ندارد، آری آنهایی که  
خوشبختی خودشان را فقط با معیار مادی و رفاهی می سنجند، هیچ معیار و  
ابزار سنجش معتبری را برای خوشبختی خودشان کشف یا اختراع نکرده اند،  
چه بسا ثروتمندانی که از لذت این دنیا فقط همان رنج مضاعف ذخیره کردن  
مال دنیا را به دست آورند، چیزی که آدمی را خوشبخت نشان می دهد،  
احساس رضایت درونی و ذهنی ماست و خوشبختی نه خودش مادی است و نه  
مادیات دلیلی برای خوشبختی، آری شاید نادان ثروتمندی باشد که دلیل  
خوشبختی خود را در پول و ثروت سرشار خود بداند و هیچ خبردار آن نباشد  
که از این دنیا به چه چیز موقتی و گذرای دل خوش کرده است و از تاریکی  
وجود خود غافل مانده است مثل آدم نابینایی که همه را مثل خودش کور و  
نابینا می بیند ولی از کجا بداند که نابینا خودش است و چه آزارنده و تلخ است  
انسانی نتواند خودش را ببیند با اینکه از همه کس به خودش نزدیک است،؟؟

🕊️❤️🕊️ آری عاقل و دانا هر چند خردمندی دردمند است، اما با وجود این همه  
درد فهمیدن، خود را بدبخت نمی بیند. چرا که او با ذهنی باز و قلبی روشن، در





این دنیا نفس می کشد و به اصول راستین این حیات مادی واقف است و می داند چه چیزهایی را دلبستگی نشاید و گذران عمر را باید در مسیر کدامین اهداف والا سپری کند. آری اگر درد نبود آدمی مگر دانا می شد؟ درد نبود آیا زمینه و تلنگری برای بیداری ذهن و اندیشه ما فراهم می شد؟ **آری درد، معلم است و درس هایی به آدمی می دهد که در بهترین دانشگاه های دنیا حتی در آمریکا هم، تدریس نمی شود.** آری شاید خیلی ها از وجود درد. ترسان و گریزان هستند اما از کجا بدانند که این درد است که فکر و ذهن و جان آدمی را پخته می کند و باعث رشد و شکوفایی ذهن و روان و حتی حیات ما می شود. آری به قول حسن رحمت نژاد: ناز و نعمت از انسان نابغه نمی سازد، بلکه این رنجها و بدبختی ها نابغه ساز است ” آری وقتی دردی باشد ذهن آدمی نیز به کار می افتد، اندیشیدن در انسان فعالسازی می شود و با تمام وجود به چالش کشیده می شویم و آنگاه است که استعداد های به خواب رفته ما بیدار می شوند و در آدمی نیرو و انگیزه و هیجان خاصی سر بر می آورد و آدمی را به جایی هدایت می کند که می خواهد شکوه اراده خود را به نمایش جهانی بگذارد که آری در وجود ما شعله سوزانی وجود دارد که پرتوهای اشتیاق آن به چهار سوی این کره خاکی زبانه می کشد، آری زندگی نامه مردان بزرگ، انسان هایی که در زندگی با دردها زندگی کرده اند و درد فهمیدن را با جان و دل لمس کرده اند و درد از آنها چیزی ساخته است که در نهایت باعث شده است تا انسان هایی خودساخته شوند و در ادامه جهانی را برای دیگران بسازند که تاریخ آن را تجربه و تکرار نکرده باشد.



🕊️ ❤️ 🕊️ آری درد آدمی را می سوزاند و پخته می کند و به جایگاهی می رساند که با تمامی ثروت دنیا هم نمی توان آن جایگاه را خرید. **مگر ادیسون، نیوتن، انیشتین. هلن کلر، لویی پاستور و سقراط، دکارت و... در زندگی غرق ثروت و مادیات بودند که به منصفه ظهور رسیدند؟ آنها سرمایه ای به جز درد درک و فهم نداشتند و جهان آنها را همین دردِ درون روشن ساخت و در زندگی مثل خورشیدی طلوع کردند و بر سرتاسر کره زمین تابیدن گرفتند و تا تاریخ است پرتو یاد و نام آنها باز خواهد تابید.**

🕊️ ❤️ 🕊️ از بهلول پرسیدند علت سنگینی خواب چیست؟ بهلول پاسخ داد سبک بودن اندیشه، هر چه اندیشه سبک تر باشد، خواب سنگین تر گردد و این تعبیر جالبی از جهل و دانایی است. شاید همین که می گویند درک کمتر باعث درد کمتر می شود مصداقی از این تعبیر باشد، برای همین است که من وقتی اندیشه ورزی می کنم و ذهنم را افکاری مشغول می کنند که به نوعی مرا درد می دهند، خوابم نمی برد و خیلی سبک می خوابم و با کمترین محرک محیطی بیدار می شوم، آری وقتی ذهن بیدار باشد نه خوابش می برد و نه این که خواب می ماند.



❌❤❌ با توجه به جمله معروف سقراط ( دانم که ندانم ) ، جهل و نادانی را می توان به دو نوع طبقه بندی کرد، **جهل مطلق** (بسیط) و **جهل مرکب**. جهل بسیط آن است که انسان چیزی را نمی داند ولی خودش نیز می داند که نمی داند، برای همین ممکن است برای دانستن آن چیز به دنبال کسب معرفت و دانش باشد مثلاً ممکن است لازم باشد مهارتی را بیاموزیم ( امروزه انواع کلاس هایی وجود دارد که برای یاددادن مهارت های مورد نیاز تشکیل می شود مثل مراکز فنی حرفه ای کشور و...)، برای همین وقتی دانش لازم را در آن مهارت به دست آوردیم، درواقع جهل ما نسبت به آن نوع مهارت از بین رفت یا کاهش یافت و حالا می دانیم که می دانیم، یعنی ندانستن را به دانستن تبدیل کردیم، ولی جهل مرکب آن است که انسان نمی داند، ولی نمی داند که نمی داند، مثلاً بخاطر غرور، فکر می کند که می داند، جهل مرکب یا نادانی به نادانی ( نمی دانم که نمی دانم) گونه ای از نادانی است شخص به نادانی خود آگاه نیست و خود را آگاه می پندارد و به همین خاطر به دنبال برطرف کردن نادانی خود نیز نخواهد رفت، زیرا که علم و آگاه شدن به نادانی و جهل خودمان است که ما را به سوی برطرف کردن نادانی خودمان می کشاند، حال وقتی تصور کنیم که می دانیم، دیگر به کدامین انگیزه یا نیازی به سراغ دانستن و جستن حقیقت می رویم؟



## جهل، دانایی و یا...!!؟؟

اسب خرد از گنبد گردون بجهاند	آنکس که بداند و بداند که بداند
بیدارش نمایید که بس خفته نماند	آنکس که بداند و نداند که بداند
لنگان خرک خویش به منزل برساند	آنکس که نداند و بداند که نداند
در جهل مرکب ابدالدهر بماند	آنکس که نداند و نداند که نداند
حیف است چنین جانوری زنده بماند	آنکس که نداند و نخواهد که بداند

## جهل سهم من، دانایی مال تو

🕊️ ❤️ 🕊️ درواقع ما گاه از بس فکر می کنیم چیزی را می دانیم که به این شک و تردید نمی افتیم که ممکن است آنچه می دانیم، حقیقت جعلی و بزک کرده ای بیش نباشد، این حرف مرا یاد غار افلاطون یا همان نظریه مثل انداخت که این دنیا سایه ای بیش نیست و حقیقت چیزی جدا و سوای آن است که به چشم دیده می شود. آری گاه ممکن است ما باور به دانستن چیزی باشیم ولی هیچ واقعیت خارجی یا درونی نداشته باشد و صرفاً پندار و پنداشت های ما باشد ولی چون به دنبال آزمودن و محک زدن دانسته های خودمان نمی رویم آنها را صادق و حقیقت تلقی می کنیم، مثلاً انسان ها فکر می کردند، زمین



مرکز جهان است و خورشید به دور زمین می چرخد، اما در آن زمان ها هیچکس به این فکر نیفتاد که ممکن است آنچه می دانیم و صحیح می پنداریم، پنداشتی اشتباه نباشد؟؟ اما کوپرنیک و گالیله بعدا آمدند و این جهل آدمی را به چالش کشیدند و قضیه را برعکس آن ادعا کردند که خورشید مرکز است و زمین به دور خورشید می چرخد. البته همین که این حقیقت را گالیله ادعا کرد، به این معنی نیست که کلیسا و انسان های آن زمان، به این راحتی یا آسانی حرف گالیله را پذیرفتند یا می پذیرفتند، بلکه نه تنها از بس به عقیده غلط، ایمان و باور راسخ داشتند که در برابر ادعای گالیله مخالفت می کردند بلکه جان گالیله را هم تهدید کردند و مجبور کردند گالیله حرف خودش را پس بگیرد و این یعنی انسان ها به راحتی حاضر نمی شوند عقایدی را که به عنوان حقیقت قبول کرده اند و پذیرفته اند رها کنند و به نگرش تازه پیوندند و با مبنای تازه ای به تفکر و عمل پردازند

🕊️❤️🕊️ همان گونه که روشنایی و گرمایش فیزیکی، نیازمند رنج و انرژی است، بیداری و روشنگری ذهن هم، انرژی و رنج می طلبد همان گونه که با رنج تحصیل، سواد می آموزیم، برای بیداری ذهن نیز، رنج خاصی را می طلبد تا به بیداری نایل گردیم. همان طور که خورشید با تمام وجود رنج می برد و از خود نیرو و انرژی تامین می کند تا به حیات آدمی روشنایی و گرما بدهد، مثل این هم دانایان و خردمندان جامعه درد می کشند و نیرو و انرژی لازم را تامین می کنند تا خودشان را بیدار و روشن سازند و آن گاه این **بیداری درون** را به



**بیداری بیرون** یعنی عموم جامعه تعمیم دهد و نور دانش خود را بر همه جا ساطع کند و حتی گاه ممکن است بهای این ترویج بیداری ذهن و اندیشه اجتماعی با مرگ خردمند و دانشمند، پرداخته شود.. 🙏❤️🙏

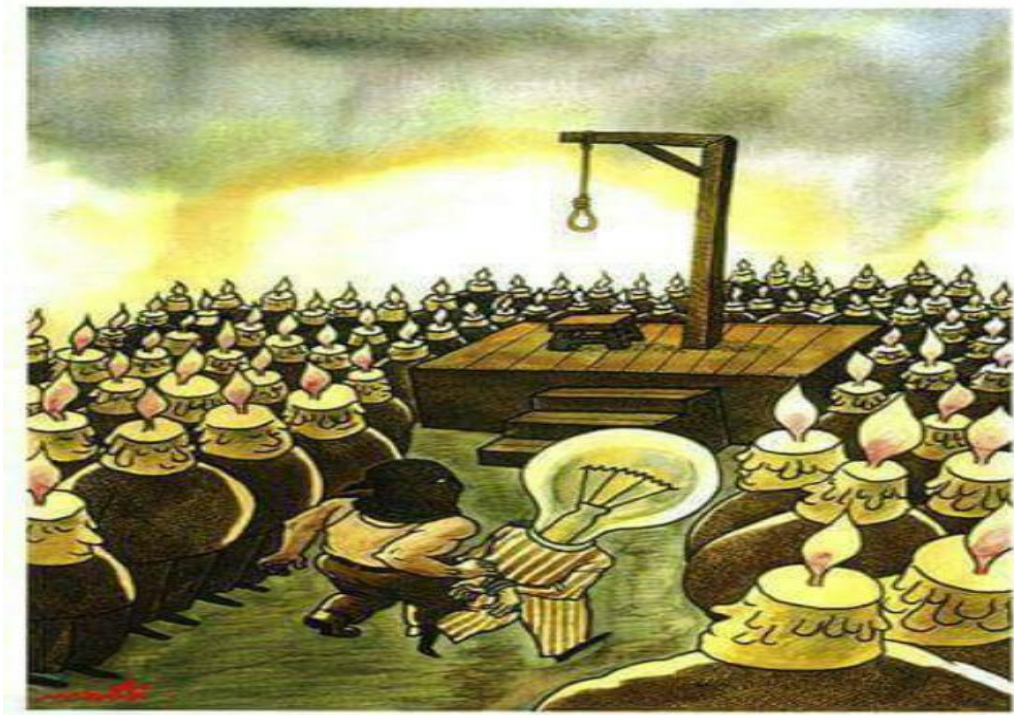
**Sh** سلام و وقت بخیر خدمت شما مدیر محترم . سپاس و تشکر بابت تفسیر زیباتون . هر چند امروز به کم سوزناک بود ولی زیبا بود انشاالله هر جا هستید زیر سایه پر مهر خداوند موفق سلامت باشید

خیلی ها به جرم متفاوت بودن شما ، از روی نادانی، خواسته یا ناخواسته مراتب مرگ ایده ها و آرمان های شما را میخواهند. اما مهم این است که برای آرمان هایتان تا آخرین لحظه تلاش کنید. مردم و دیگران نمیتوانند تفاوت های شما را درک کنند و هم رنگ جماعت نبودن و مانند آنها فکر نکردن را بر نمی تابند. به جرم متفاوت بودن و بهتر بودن نمیتوان کسی را منکر شد . طناب دار جهل افراد همواره آماده است تا آن را بر گردن بهترین هایی بیاندازند که خودشان نمیخواهند قبول کنند. از دیرباز تاکنون تاریخ میزبان این گونه انسان ها بوده و امروزه هم به اشکال جدید وجود دارد اما مهم باور ماست که ماندگار خواهد ماند به امید اینکه جهل مردم را خاموش و چراغ سعادت را روشن کنیم مانند پیامبران و بزرگانی که اسوه های واقعی این راه هستند. در پس زمینه تصویر نوری را مشاهده میکنیم که شاید گواه همین امر باشد و امید به اینکه این نور حق و حقانیت را به همگان نشان دهد.



با سلام و درود صمیمانه و وقت بخیر خدمت شما دوست عزیز و بزرگواری و تشکر و قدردانی و سپاس از لطف و عنایت و توجه شما و سلامتی و طول عمر و موفقیت در زندگیتان را از خداوند منان آرزومندم .

متفاوت بودن چیز بدی نیست هر چند ممکن است از سوی دیگران که به هم‌رنگی تمایل شدید دارند، زیاد استقبال نشود ولی همین تفاوت‌ها، زمینه‌ساز راه‌های ارزشمندی در این جهان خواهد شد. متفاوت بودن هیچ وقت جرم نبوده است ولی گاه همین که از سوی دیگران ممکن است فهمیده و درک نشویم، مجرم یا غیر عادی دیده بشویم. ولی آنهایی که می‌خواهند خود و جهان را تغییر دهند بایستی بر روی تفاوت‌های ارزشمند خودشان سرمایه‌گذاری کنند و در رشد و شکوفایی آنها بکوشند. همیشه در طول تاریخ، اقلیت‌ها توسط اکثریت، نه تنها درک نشده‌اند بلکه به طرد کردن آنها نیز همت کرده‌اند برای همین است هیچ وقت آنهایی که می‌خواهند متفاوت بدرخشند در وهله اول از سوی دیگران درک و استقبال نمی‌شوند، مثلاً همه ممکن است در آغاز کار ادیسون، برایش بخندند و تمسخر کنند ولی در نهایت توانست شکوه اراده و توانستن خود را بر جهان تحمیل کند و وارد یکایک خانه‌های مردم شود و... با تشکر فراوان و سپاس از شما دوست عزیز .



## محمد نظری گندشمین

کارشناس ارشد روانشناسی

کارشناس امور بهزیستی

۰۹۱۴۳۵۴۲۳۲۸

<http://nazaribest.samenblog.com/>

[nazaribest@yahoo.com](mailto:nazaribest@yahoo.com)

<http://ketabesabz.com/authors/1505>

۱۳۹۴/۱۲/۱۲